

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۶

آیه مورد بحث

« بسم الله الرحمن الرحيم. وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ »

دلیل اختلاف ایمان و باورها در افراد

یکی از واقعیت‌هایی که باید بررسی و ریشه‌یابی شود مسئله اختلاف ایمان و باورها است. چه می‌شود انسان‌ها نه در ایمان به خدا بلکه در باورشان نسبت به هر حقیقتی متفاوت اند؟ اگر یک انسان درستی، چیزی را به چند نفر شنونده خبر دهد، این چند نفر شنونده در یک سطح، خبر او را باور نمی‌کنند. دلیل این اختلاف باور اختلاف وضعیت درونی آنها است. اگر فردی یک طبیعت متعادل داشته باشد؛ یعنی غضب و غریزه جنسی در اختیار عقلش باشد ولو این که بحث از آخرت، ایمان و خداپرستی هم نباشد، باورش نسبت به حقایق عمیق‌تر خواهد بود.

توجیه غیر منطقی بسیاری از اعمال نادرست

ممکن است که انسان با یک فرد مسلمانی برخورد کند که اسلامش سنتی است و ببیند نماز خواندنش صحیح نیست. بپرسد شما از که تقلید می‌کنی که این‌طور نماز می‌خوانی؟ و او بگوید از هیچ‌کس، من دیدم پدر و مادرم این‌طور نماز می‌خواندند من هم این‌طوری نماز می‌خوانم. این حرف حرف تازه‌ای نیست. وقتی که انبیاء مردم را از بت‌پرستی نهی می‌کردند، بدون این که آن‌ها خجالت بکشند، استدلالشان بر کار باطل خودشان این بود که آباء و اجداد ما چنین می‌کردند و ما هم این کار را می‌کنیم. اگر از آن طرف دنیا سوال کنند چرا شما می‌آیید این طرف جنگ راه می‌اندازید، می‌گویند ما برای حفظ منافع خودمان این کار را می‌کنیم، ما کاری به کسی نداریم. مثل اینکه ارث پدرش بوده که از او گرفته‌اند. خجالت نمی‌کشد که این بیان و این توجیه منطقی نیست. کسی که این‌گونه فکر می‌کند، این نحوه تفکر، دلیل بر ضعف تفکر این شخص است. انسان اگر چنانچه در حد متعارف فکر داشته باشد و قوای حیوانی خودش را تعدیل و تسخیر کرده باشد این فرد چنین منطقی نخواهد داشت. البته مشکل است. در واقع تزکیه نفس به همان معنی عامش که همه انسانها چه دو بعدی و چه تک بعدی را شامل شود مشکل است. مثل روزه‌ای که شما می‌گیرید، جوان هم هستید، ظهر هم گرسنه‌تان می‌شود اما صبر می‌کنید و تا مغرب غذا نمی‌خورید. یک نیروی بالاتر و قوی‌تری شما را کنترل کرده است.

دو نمونه از انسانهایی که در برابر واقعیت قرار گرفتند

یکی می‌شود فضیل بن عیاض، یک حالی پیدا می‌کند که وقتی آن آیه قرآن را از کاروان سرا می‌شنود به خدای متعال عرض می‌کند ((آن ذالک)) یعنی بله زمان آن رسیده است و بعد می‌شود آن فضیلی که همه وصفش را شنیده‌اید. یکی هم می‌شود مثل شمر. وقتی دستور می‌دهد به خیام ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه حمله کنند صدای گریه و زاری از آن خیمه‌ها به گوش آقا می‌رسد. حضرت هم در آن حالی که خدا می‌داند آن حال چه بوده با چه زحمتی روی زانو برمی‌خیزد و حالا تن صدا چطور بوده است که به مردم می‌گوید "ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان. ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم، انتم تقاتلوننی و

انا اقاتلکم، فما بال هولاء النسوه" یعنی یک برهانی که انسان رذل هم نمی‌تواند آن را رد کند. شمر این بیان را می‌شنود، به سربازهایش می‌گوید که برگردید و تا زنده است به طرف خیمه‌های خاندانش نروید چون این مرد خیلی آقا است. کسی که این باور را در مرتبهٔ عقلانی دارد، چه شده است در مرتبهٔ حیوانیت و طبیعتش، این مالکیت نفس را ندارد که خودش را کنترل کند بگوید من از یزید پاداش نمی‌خواهم، بلکه می‌رود پیش یزید می‌گوید "املا رکابی ذهباً و فذه!" یزید هم می‌پرسد چرا؟ می‌گوید برای این که من بهترین انسان‌ها را کشتم. یزید می‌گوید آیا تو واقعاً معتقد هستی که بهترین انسان‌ها را کشتی؟ می‌گوید بله، دستور می‌دهد جلاد گردنش را بزند.

لزوم حساست و لطافت روح در هدایت شدن

ایمان یک لغتی است که فارسی‌اش باور است، متعلقش را هم خدا فرض نکردیم. اگر چنانچه انسان لطافت آن فطرت الهی و خدادادی خودش را از دست داد و کم‌کم خلاف کار شد دیگر در پذیرش حق هم نمی‌تواند لطافت به خرج دهد. اگر خواستید دست کسی را بگیرید نگاه کنید ببینید چه کسی روحش، اگر چه پرورش نیافته، لطیف‌تر و حساس‌تر است. چنین کسی را زودتر می‌توان برگرداند اگر آن خلاف‌ها و انحراف‌ها در وجودش ریشه ندوانده باشد. خدا در قرآن به رسولش می‌فرماید چه برای آن‌ها طلب آموزش بکنی یا نکنی خدا آن‌ها را نمی‌آموزد. یعنی لیاقت این که مورد آموزش و مغفرت حق تعالی قرار بگیرند را ندارند. پیغمبر من شما می‌خواهید که این‌ها آدم شوند، این‌ها خودشان نمی‌خواهند آدم شوند. آدم شدن که زوری نیست. در این نوع نگرش و روش انتخاب افراد برای هدایت و دست‌گیری و سوق دادن آنها به سوی سعادت، فرض بر این است که انسان اول خودش این حرف‌ها را فهمیده باشد و اول خودش ریشه را شناخته باشد و ببیند آن ریشهٔ شناخته شده در کدام یکی از آن افراد پیدا می‌شود. اباعبدالله صلوات‌الله‌علیه نیز در برنامه کربلا همین گونه عمل می‌کند. یک تعدادشان را شب عاشورا می‌گوید بفرمایید، اسبتان را هم اگر چه چهار هزار دینار خریدید نمی‌خواهم. ولی در راه دنبال زهیر می‌فرستد. بنا بر نقل بعضی از نویسندگان زهیر عثمانی بوده است. از آن‌هایی بوده است که مرید عثمان بوده است ولی این‌قدر این روح لطیف و حساس مانده بوده که وقتی می‌رود نزد حضرت با رنگ پریده می‌رود و وقتی که برمی‌گردد با صورتی گلگون و شاداب برمی‌گردد.

اهمیت خود شناسی

چه کسی از باطن خودش خبر دارد که چه ابعادی در باطنش هست. "من عرف نفسه عرف ربه" اگر کسی خودش را بشناسد خدا را شناخته است. منسوب به امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه است که "انزع انک جرم صغیر و فیک انتوی العالم الاکبر". واقعیت انسان تنها بدنش نیست که چقدر ارتفاعش باشد و چقدر وزش. واقعیت او به روحش است. نمی‌دانند که خدای متعال چقدر ارزش برای آن‌ها قائل است. اگر بدانند هیچ انسانی به خودش اجازهٔ تخلف از فرمان و رضای حق تعالی را نمی‌دهد. ایمان‌ها براساس باورها و براساس وضعیت درونی انسان است. هر چه آنجا گرفتاری‌اش بیشتر، ادراکات عقلانی‌اش کم‌تر و حساسیت روحش کم‌تر خواهد بود.

معنی عمل صالح

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی باید از پلهٔ اول و زیر پلهٔ اول نگاه کنی. تا برسیم به عمل صالح که خود او یک عالمی دارد. گاهی از اوقات عمل صالح دو تا مصداق دارد که صد و هشتاد درجه اختلاف زاویه دارند. در شرایطی یک چیزی عمل صالح است و در شرایط دیگر نقیض آن عملی صالح است. اگر بپرسی

عمل صالح یعنی چه؟ می‌گویند کار شایسته. اما کار شایسته یعنی چه؟ اگر شناختن کار شایسته کار آسانی بود چرا این قدر مردم در عمل کرد با هم اختلاف دارند و هر کدام هم معتقدند که دارند کار خوبی انجام می‌دهند و حق با آن‌ها است؟

تاثیر فرهنگ اسلام در تکمیل فطرت الهی انسانها

از مرحوم حاج آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه شنیدم که شیخ مرتضی انصاری مادرش کور بود و این ملای مرجع می‌آمد صورت و ریشش را می‌گذاشت کف پای مادرش و می‌گفت مادر جان این صورت و ریش مرتضی است کف پای شما. شیخ مرتضی امل بوده یا منگل بوده است؟ کو این فرهنگ؟ بدبختی دیگر اینکه دشمنان اسلام از فرهنگ اسلام بیش‌تر از ما استفاده می‌کنند؟ این شرمندگی ندارد؟ آن‌ها باور کرده‌اند که این فرهنگ، دنیای انسان و جامعه انسان را مرتب‌تر می‌کند اگر چه به آخرت کاری نداشته باشند. من اعتقاد خودم در اخلاقیات و فرهنگ اسلام و غیر اسلام همان‌گونه است که از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کنند که فرمود "بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق". یعنی فطرت انسانی مردم، آن‌ها را به کار خوب و اخلاق خوب دعوت می‌کند، اما این به تنهایی کامل نیست. حضرت و راه و روشی که ارائه داده‌اند کاملش می‌کند. ما این ادعا را نمی‌کنیم که هر چه خوبی در فرهنگ هست همه‌اش از اسلام است و قبلش هیچ نبوده. خدا هم راضی نیست ما این دروغ را بگوییم. بوده و الان هم هست ولی اگر چنانچه با فرهنگ اسلام ارتباط پیدا می‌کرد تکمیل می‌شد.

مثالی از نحوه تربیت کودکان

اگر چنانچه بچه آدم استکان را شکست نباید به او تشر زد که چرا استکان را شکستی. بگوید خیلی خوب مواظب باش تکه‌های خرد شده دستت را نبرد. تکه‌ها را بردارد و بریزد در سطل آشغال. آنگاه در وقت مناسب که این بچه و این نوجوان حال مناسب دارد بگوید که اگر خواستی از استکان استفاده کنی، آن را جایی نگذار که پایت به آن بخورد و بشکند. چند تا از ما توجه به این نکات داریم؟ ما بدون توجه بچه‌هایمان را خراب می‌کنیم. این بچه خراب وقتی بزرگ و گردن کلفت شد دیگر مگر حضرت جرجیس بیاید درستش کند.

تاثیر ایمان در آرامش انسان

دیل کارنگی نویسنده کتاب آیین زندگی می‌گوید رفتم در یکی از قبایل عرب، دیدم که این‌ها دام‌داری می‌کنند. پیرمردی که بزرگ منزل بود صبح گوسفندهایش را که حدود پانصد رأس بود برای چرا به صحرا فرستاد اما عصر تنها نصف آنها برگشتند. معلوم شد که بقیه در طوفان شن مدفون شدند. می‌گوید نگاه کردم دیدم چهره آن شخص با آنکه نصف کل سرمایه‌اش را از دست داده بود هیچ تغییری نکرده است. از او پرسیدم که شما ناراحت نیستید؟ گفت نه. «هذا امرٌ مکتوب» تقدیر حق تعالی این بوده است. من تعجب کردم که این جمله کوتاه چقدر عمق دارد که باعث شده آرامش این مالک از بین نرود. "هذا امرٌ مکتوب" یعنی چه؟ یعنی خدا خواسته است. انسان در برابر اراده حق تعالی کاری نمی‌تواند بکند. خیلی مرد باشد صبر کند. یعنی ظاهرش را کنترل کند والا حقیقت صبر در کمی از دل‌ها وارد شده است. رضا را که حتی نباید صحبتش را کرد. به این عزیزان عرض کرده‌ام که هیچ‌وقت این حرف‌های برای شما نادرست از دهانتان درنیاید که به خدا بگویید خدایا ما راضی هستیم به آن برنامه‌ای که تو برای ما ترتیبش را می‌دهی. چه لزومی دارد آدم به خدا دروغ بگوید. مقام رضا چیست، از تسلیم هم خبری نیست. مردم جلوی دهانشان را

هم نمی‌توانند بگیرند. هر ناموفقیته را با یک اهانت اضافه به خدا نسبت می‌دهند. منتهاش این‌ها عقل حسایی ندارند ما هم می‌گوییم که ان‌شاءالله این‌ها رده نگفته‌اند. چون نمی‌دانند این رده است.

طلب آب برای طفل شیرخوار

شما حواستان جمع باشد. اگر گفتند مثلاً این سینه زدن که باعث کبود شدن سینه می‌شود و قمه زدن که موجب می‌شود سرش فلان شود، این‌ها به طور مطلق ضد ارزش است و هیچ قابل توجیه نیست، منتظر باشید که یک روزی هم بیایند به شما بگویند اینکه امام حسین صلوات‌الله‌علیه فرزند شیرخوارش را بغل کرد و به میدان برد و او را به کشتن داد قابل قبول نیست. مگر این که نعوذبالله عقلش را از دست داده باشد. اصلاً آن امامی که نداند بردن این بچه دیگر برگشتن ندارد آن امام را نمی‌توان قبول داشت.

نقل کردند، آن آخر کار که حضرت ایستاده بود و برای اتمام حجت طوری صحبت می‌کرد که همه بشنوند. فریاد می‌زد "أما من مغيثٍ يُغيثُنَا؟ أما من ذابَّ يذُبُّ عن حرمِ رسولِ الله؟" آیا کسی هست ما را کمک کند؟ آیا کسی هست ما را از دشمنانمان دور نگه دارد؟ آیا کسی است از خاندان پیامبر حمایت کند. در این استنصاری که حضرت می‌فرمود صدای مبارکش به خیمه‌ها و خانم‌ها رسید. یک وقت آقا دید زن‌ها دارند ناله می‌زنند "واقربناه و اعلیاه و اعلیاه و اعلیاه و اعلیاه". آقا کلامش را قطع کردند و تشریف بردند به خیام حرم. آن‌ها را امر به صبر کردند. فرمودند من که به شما گفتم صبر کنید. به حضرت سکینه سلام‌الله‌علیها طبق نقل فرموده بود "فاذا قتلتُ و أنتِ اولى بالذی تاتینه یا خیره النسوانی" من که زنده هستم چرا این‌طور بی‌تابی می‌کنید؟ جواب حضرت زینب، جواب عملی بود. دختر امیرالمؤمنین قنداقه‌ای را آورد، داد به پسر پیغمبر، عرض کرد آقا جان این طفل از شدت عطش بی‌تابی می‌کند، اگر بشود ببرید و برای او طلب آب کنید. این ظاهر امر است. امام و حجت خدا قنداقه به میان مردم می‌برد. در این برگشت لحن آقا عوض شده است. به صورت ملایم از مردم درخواست می‌کند. در عرف ما هم اگر کسی بخواهد درخواستی کند با خشونت نمی‌کند، با ملایمت و ملاحظت می‌کند. اما هنوز کلام این آقا تمام نشده، ببیند این طفل شش ماهه روی دست پدر دست و پا می‌زند. به جای این که این پدر احساساتش تحریک شود، بچه را فراموش کرد. تمرکزش سمت حق تعالی، فرمود "هون علی ما نزل بی لآن هذا بعین الله" یعنی ای مردم، اگرچه با این وضعیت طفل شش ماهه من را کشتید، اما بدانید این حادثه نزد پدرش کوچک و سبک است، چون خدا می‌بیند و در محضر حق تعالی واقع شده است.